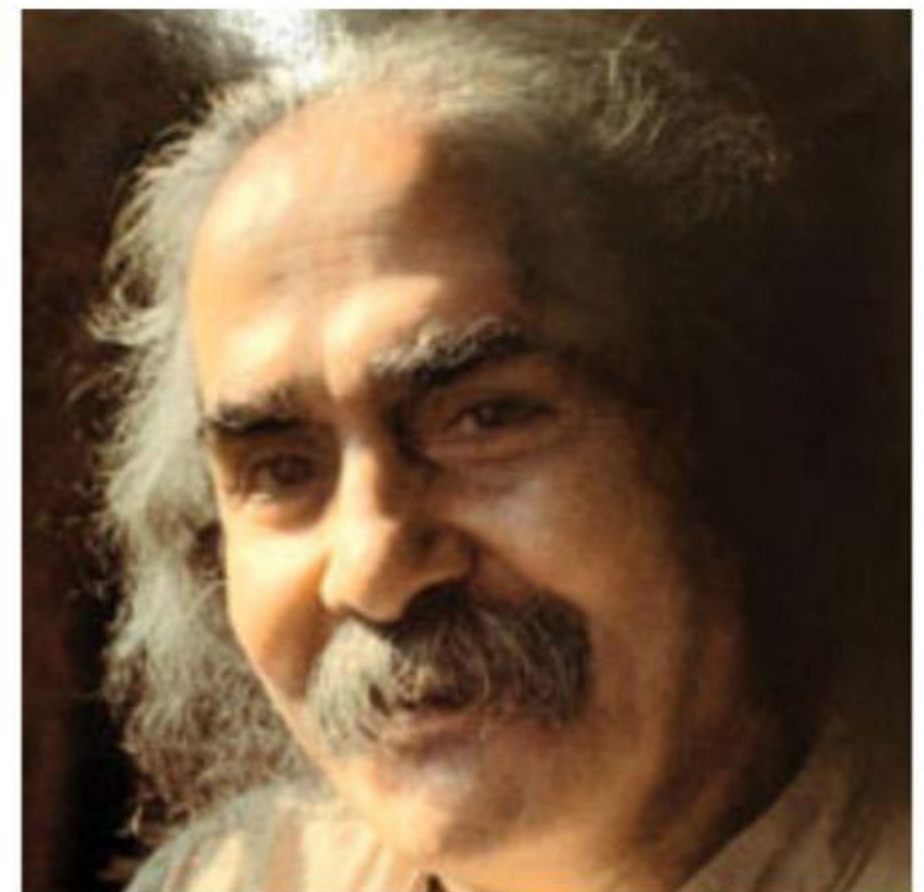


درس یازدهم

خوان هشتم

چاه مرگ رستم



... یادم آمد، هان،
 داشتیم می گفتم، آن شب نیز
 تندی، تیزی، شدت، حدت
 سورتِ سرمای دی بیدادها می کرد. تشخیص کنایه: سرمای شدید
 و چه سرمایی، چه سرمایی! س حذف افعال، معنوی
 باذبرف و سوز وحشتناک
 لیک، خوشبختانه آخر، سرپناهی یافتیم جایی
 گرچه بیرون تیره بود و سرد، هم چون ترس، احساس ناامنی و یأس نسبت به فضای
 بیرون جامعه و احساس امنیت، آرامش
 قهوه‌خانه گرم و روشن بود، هم چون شرم... و امید در میان جمع خودی و هم فکران
 کنایه جناس
 تضادها، تناسب‌ها
 همه، همگی
 همگان را خون گرمی بود. کنایه: یکدل و صمیمی بودن
 قهوه‌خانه گرم و روشن، مرد نقال آتشین پیغام، تشبیه
 راستی کانون گرمی بود. کنایه: گیرایی و تأثیرگذاری سخن
 محفل، مجمع، انجمن
 مرد نقال - آن صدایش گرم، نایش گرم حس آمیزی کنایه: تأثیرگذار، گیرا
 قصه گو، افسانه گو
 آن سکوتش ساکت و گیرا سنگین و مؤثر مهارت در سخنوری
 همه را به تفکر وامی داشت
 و دَمَش، چونان حدیث آشنایش گرم - مجاز: صدا، سخن
 اشعار و داستانهای شاهنامه، داستان مرگ رستم
 راه می رفت و سخن می گفت. کنایه
 چوب دستی منتشا مانند در دستش، عصایی مخصوص از چوب ستبر و گره دار
 معمولاً قلندران و درویشان دارند
 مست شور و گرم گفتن بود. کنایه: سخن گفتن با شور و هیجان و عشق
 صحنه میدانک خود را تصغیر
 تند و گاه آرام می پیمود.
 همگان خاموش، حذف فعل (بودند) به قرینه معنوی
 ادات تشبیه
 گرد بر گردش، به کردار صدف برگرد مروارید، تشبیه (مرکب)
 پای تا سرگوش بودند، معنوی
 مجاز: تمام وجود کنایه: با دقت و توجه کامل و اشتیاق بسیار

– «هفت خوان را زاد سرو مرو، آزاد سرو، از راویان شاهنامه

یا به قولی «ماخ سالار» آن گرامی مرد، راوی دیگر داستانهای شاهنامه

آن هریوه خوب و پاک آیین روایت کرد؛
هراتی، اهل هرات ^{پاک سیرت و با ایمان}
خوان هشتم را

من روایت می کنم اکنون، ...

من که نامم ماث... ^{مهدی اخوان ثالث}

همچنان می رفت و می آمد.

همچنان می گفت و می گفت و قدم می زد

«قصه است این، قصه؛ آری قصه درد است ^{روایت مرگ ناجوانمردانه رستم}
^{روایت دردها، رنج ها و ناجوانمردی ها}

شعر نیست؛ ^{تنها سخنی خیال انگیز و زیبا نیست (مبتنی بر واقعیت است)}

لف و نشر مرتب ^{این عیار مهر و کین مرد و نامرد است}
^{دشمنی}
^{معیار سنجش}
شعر من معیار تشخیص دوستی و دشمنی است
افشا کننده خیانت و ناجوانمردی است

بی عیار و شعر محض خوب و خالی نیست
زیبا اما بی ارزش و خالی از محتوا نیست؛ هدفمند و متعهد است

پارادوکس ^{هیچ - هم چون پوچ - عالی نیست}
مثل شعرهای بی محتوا نیست که تنها ظاهری عالی دارند

این گلیم تیره بختی هاست ^{مسند}
شعر من و این داستان، بیانگر مشکلات و دردهای جامعه است

ضمیر جانشین اسم ^{خیس خون داغ سهراب و سیاوش ها، بیانگر رنج و مرگ مظلونه قهرمانان است}
^{ایهام}
^{گرم - مصیبت}
روکش تابوت تختی هاست...
^{تلمیحات}
باز تاب واقعیت جامعه است و حماسه هایی که همچنان تکرار می شود

اندکی استاد و خامش ماند

پس هماوای خروش خشم،

^{هم صدا}

با صدایی مرتعش، لحنی رَجَز مانند و دردآلود،

خواند: لرزان ^{مفاخره آمیز، با شکوه و دشمن کوب}

آه،

^{ستون، تکیه گاه استعاره: رستم}

دیگر اکنون آن عماد تکیه و امید ایران شهر، ^{مجاز: مردم ایران}

شیرمرد عرصه ناوردهای هول، نبردهای وحشتناک، ترسناک

^{دلیر}

پور زال زر، جهان پهلوان، جهان پهلوان ^{لقب زال}

^{پسر}

آن خداوند و سوار رخس بی مانند،

^{صاحب}



تشبیه

آن که هرگز - چون کلید گنج مروارید -

گم نمی شد از لبش لبخند، **کنایه: همیشه چهره ای خندان داشت و لبخند می زد**
خواه روز صلح و بسته مهر (را) پیمان، **برای** به صورت پیمان مهر: فک اضافه
خواه روز جنگ و خورده بهر کین سوگند **کنایه: همیشه**

آری اکنون شیر ایران شهر **استعاره: رستم**

تنومند **لقب رستم** **تهمتن، گرد سجستانی پهلوان سیستانی** **مرد: نماد قدرت**
کوه: نماد استواری **کوه کوهان، مرد مردستان استوارترین و قوی ترین مرد ایران (مظهر استواری و قدرت)**
استعاره: رستم

رستمِ دستان، لقب زال، پدر رستم

ته، قعر، عمق در تگ تاریک ژرف چاه پهناور، **واج آرای مصوت**

کشته هر سو بر کف و دیواره هایش نیزه و خنجر، **لف و نشر** **استعاره مکنیه**
جاسازی شده **تعبیه شده**

چاه غدر ناجوان مردان **خیانت، بی وفایی، مکر**
چاه پستان، چاه بی دردان،

تشبیه

چاه چونان ژرفی و پهناش، بی شرمیش ناباور **تشخیص** **نهایت بی شرمی یک خیانتکار**
و غم انگیز و شگفت آور، **نهایت غم یک انسان شریف از خیانت و دروغ**

آری اکنون تهمتن با رخس غیرتمند،

ناپیدا بود

اغراق در بُن این چاه آبش زهر شمشیر و **سنان، گم بود**
سرنیزه **پهلوان هفت خوان، اکنون**

طعمه دام و دهان خوان هشتم بود **استعاره مکنیه** **طعمه بودن: کنایه از گرفتار بودن**
و می اندیشید **استعاره: چاه خیانت و ناجوانمردی**

که نبایستی بگوید، **هیچ ضمیر مبهم**

بس که بی شرمانه و پست است این تزویر. **فریب، دورویی**
چشم را باید ببندد، تا نبیند هیچ ...

بعد چندی که گشودش چشم **مضاف الیه**
رخس خود را دید

بس که خونش رفته بود از تن، **مضاف الیه**

بس که زهر زخم ها **کاریش** **کاری: مؤثر**

کنایه: کشنده بودن

مردن
گویی از تن حس و هوشش رفته بود و داشت می خوابید

او

بدتر
از تن خود - بس بتر از رخس -

بی خبر بود و نبودش اعتنا با خویش.

رخس را می دید و می پایید. مراقبت کردن

رخس، آن طاق عزیز، آن تایی بی همتا تا: یکی

رخس رخشنده فرد، یکتا، بی همتا
درخشان

با هزاران یادهای روشن و زنده ... کنایه: خاطره هایی که تازه هستند و فراموش نشدنی

گفت در دل: «رخس! طفلک رخس!»

تحبیب

آه!»

این نخستین بار شاید بود

دندان
کان کلید گنج مروارید او گم شد. کلید گنج مروارید، استعاره از لبخند

دهان
ناگهان انگار

بر لب آن چاه

سایه ای را دید

ایهام
او شغاد، آن نابراذر بود ← برادر ناتنی

← ناجوانمرد

که درون چه نگه می کرد و می خندید

و صدای شوم و نامردانه اش در چاهسار گوش می پیچید...

باز چشم او به رخس افتاد - اما ... وای!

مجاز: نگاه

دید،

رخس زیبا، رخس غیرتمند

رخس بی مانند،

با هزارش یادبود خوب، خوابیده است کنایه: مرده است

آن چنان که راستی گویی

آن هزاران یادبود خوب را در خواب می دیده است...

بعد از آن تا مدتی، تا دیر،

یال و رویش را

هی نوازش کرد، هی بویید، هی بوسید،

رو به یال و چشم او مالید ...

مرد نقال از صدایش ضجه می بارید **نال، شیون**
بارش ضجه: استعاره مکنیه
کنایه: غم و اندوه بسیار

و نگاهش مثل خنجر بود: **تشبیه با کنایه: سرشار از خشم**

«و نشست آرام، یال رخس در دستش،

باز با آن آخرین اندیشه ها سرگرم

جنگ بود این یا شکار؟ آیا

میزبانی بود یا تزویر؟ **نیرنگ، فریب**

تشخیص قصه می گوید که بی شک می توانست او اگر می خواست

که شغاد نابرا در را بدوزد - همچنان که دوخت -

با کمان و تیر **کنایه: کشتن**

بر درختی که به زیرش ایستاده بود،

و بر آن بر تکیه داده بود

و درون چه نگه می کرد

قصه می گوید:

این برایش **سخت** آسان بود و ساده بود **بسیار: قید**

همچنان که می توانست او، اگر می خواست،

کان **کمند** شصت **خم** خویش بگشاید **کنایه: بلند**

و بیندازد به بالا، بر درختی، گیره ای، سنگی **ریسمان**

و فراز آید **بالا بیاید**

ور بپرسی راست، گویم راست

قصه بی شک راست می گوید.

می توانست او، اگر می خواست؛ **مرگ باشکوه قهرمانان**

لیک ...» **ترجیح مرگ بر زندگی با فرومایگان و ناجوانمردان**



در حیاط کوچک پاییز در زندان، **اخوان ثالث**

م. امید

۱۳۶۹ - ۱۳۰۷

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ متضادّ واژه‌های مشخص شده را در متن درس بیابید.
 - باید به داوری بنشینیم / شوق رقابتی است / در بین واژه‌ها و عبارات‌ها / و هر کدام می‌خواهند معنای صلح را مرادف اول باشند. **کین، جنگ** طاهره صفارزاده
 - با اهل فنا دارد هر کس سر یکرنگی باید که به رنگ شمع از رفتن سر خندد **بیدل دهلوی**
- ۲ این شعر اخوان را با توجه به موارد زیر بررسی کنید. **واژه‌هایی همچون: تگ، تهمتن، همگان، هریوه ترکیب‌هایی همچون: گرد سجستانی، زاد سرو مرو، پور زال زر، ناوردهای هول، جهان پهلو، الف)** استفاده از واژه‌ها، ترکیب‌ها و ساختارهای دستوری زبان کهن **ساختار کهن: آوردن دو حرف اضافه برای متمم (بر آن بر تکیه داده بود)، «را» به عنوان حرف اضافه و فک اضافه (ب)** کاربرد واژه‌ها و ترکیب‌های نوساخته **ماث، کوه کوهان، مرد مردستان، چاهسار گوش، کلید گنج مروارید، تاي بی همتا، گلیم تیره بختی**
- ۳ در متن زیر، گروه‌های اسمی و وابسته‌های پیشین و پسین را مشخص کنید.

– رخس زیبا، رخس غیرتمند **دو ترکیب وصفی**

رخس بی‌مانند، با هزارش یادبود خوب خوابیده است. **سه ترکیب وصفی**
یادبودش: ترکیب اضافی

قلمرو ادبی

- ۱ کدام نوع لحن برای خوانش متن درس، مناسب است؟ دلایل خود را بنویسید. **روایی، حماسی**
- ۲ در این سروده، «رستم» و «شغاد» نماد چه کسانی هستند؟ **شغاد نماد خیانت، دروغ و ریا رستم نماد قدرت، شجاعت، درستکاری، جوانمردی**
- ۳ قسمت‌های زیر را از دید آرایه‌های ادبی بررسی کنید.

الف) این نخستین بار شاید بود

واج آرایه مصوت —

کان کلید گنج مروارید او گم شد

مراعات النظیر کلید، گنج، مروارید

کلید استعاره از لبخند

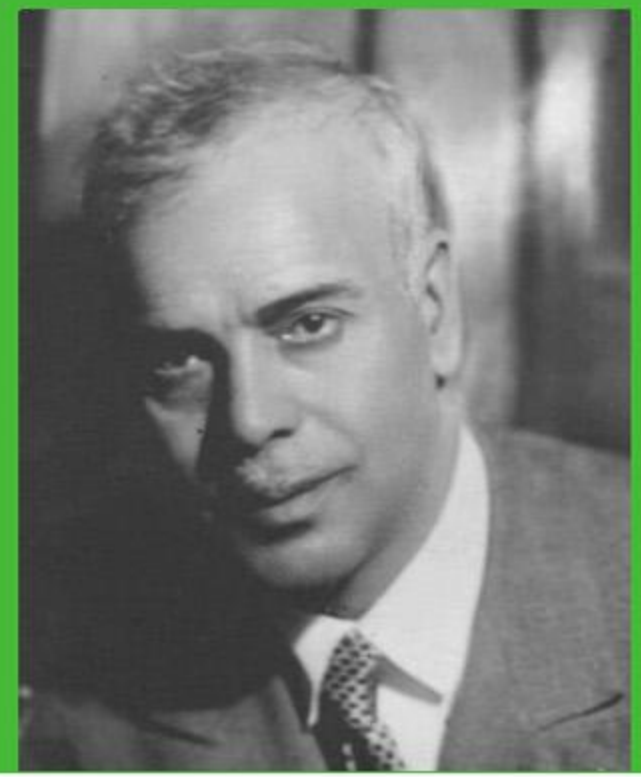
(ب) همگنان خاموش،
واج آرایی و تشبیه
تناسب صدف و مروارید

گرد بر گردش، به کردار صدف بر گرد مروارید

(پ) پهلوان هفت خوان، اکنون
استعارهٔ مکنیه، کنایه و مراعات النظیر
طعمهٔ دام و دهان خوان هشتم بود.

قلمرو فکری

- ۱ مقصود نقال از «قصهٔ درد» چیست؟ روایت و ماجرای مرگ ناجوانمردانهٔ رستم به دست نابرا در
- ۲ دربارهٔ مناسبت موضوعی متن درس با بیت زیر توضیح دهید.
در هر دو به موضوع نیرنگ، فریبکاری و خیانت پرداخته شده و ناجوانمردی در حق انسانهای شریف و بزرگ؛
یوسف، به این رها شدن از چاه دل مبند این بار می‌برند که زندانی‌ات کنند فاضل نظری
رنجی که قهرمانان، بزرگان و درستکاران در طول تاریخ متحمل می‌شوند.
- ۳ شاعر در این سروده، بر کدام مضامین اجتماعی تأکید دارد؟
استبداد، ریاکاری و خیانت، بدبختی مردم، تنگنا و مظلومیت قهرمانان، انتقام طلبی
- ۴ اگر به جای شاعر بودید، این شعر را چگونه به پایان می‌رساندید؟ چرا؟
- ۵ بر عهدهٔ دانش آموز



قالب: غزل

مضمون: اهمیت هویت ملی

نهایت عشق به وطن

وزن: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

شعرخوانی ای میهن!



استعاره: همه وجود

تنیده یاد تو در تار و پودم، میهن ای میهن!

تینیدن یاد: استعاره مکنیه

بافته شده

تو بودم کردی از نابودی و با مهر پروردی

کنایه: در همه حال و همیشه

به هر مجلس به هر زندان به هر شادی به هر ماتم

اگر مستم اگر هشیار اگر خوابم اگر بیدار

به دشت دل گیایی جز گل رویت نمی روید

تشبیه

بود لبریز از عشقت وجودم؛ میهن ای میهن!

همه چیز، زندگی

فدای نام تو بود و نبودم؛ میهن ای میهن!

به هر حالت که بودم با تو بودم؛ میهن ای میهن!

بُود: می باشد

به سوی تو بود روی بچوادم؛ میهن ای میهن!

ترکیب وصفی مقلوب

من این زیبا زمین را آزمودم؛ میهن ای میهن!

ابوالقاسم لاهوتی

درک و دریافت

۱ یک بار دیگر، شعر را با تأمل بر مکث‌ها و درنگ‌ها بخوانید.

۲ وجه اشتراک این شعر را از نظر محتوا با فصل‌های ادبیات پایداری و ادبیات حماسی بنویسید.

عشق به وطن، درک هویت ملی و اهمیت آن، فداکاری و جان فشانی در راه وطن